

روند و نمودهای سلطه‌گری آمریکا در ایران از آغاز تا سال ۱۳۵۷

یدا... محمدی
عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)
گروه علوم سیاسی

چکیده

مقاله ذیل، بررسی مستند و نظری در باره روند روابط ایران و آمریکا از شروع روابط خارجی و دیپلماتیک تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی است. در این مقاله سعی بر آن است تا بطور اجمال نشیب و فرازهای این دوران، که یک مدت ۹۶ ساله است (۱۹۷۹-۱۸۸۳) مورد بررسی قرار گیرد و روند و نمودهای سلطه‌گری آمریکا در ایران مشخص شود. هر چند برقراری روابط با آمریکا از سوی ایران به قصد خنثی نمودن رقابتهای سلطه‌گرانه روس و انگلیس صورت پذیرفت اما روند تحولات و حوادث بعدی، حکایت از گسترش نفوذ و سلطه آمریکا بر ابعاد اقتصادی، سیاسی، نظامی، امنیتی و فرهنگی ایران دارد. این روابط به ظاهر دوستانه اولیه به روابط یکسویه، ناسالم و سلطه‌گرانه تبدیل می‌گردد. این تحقیق، مقدمه‌ای برای پژوهش بعدی است که از آن می‌توان تحت عنوان "روند و نمودهای سلطه‌ستیزی ایران نسبت به آمریکا از سال ۱۳۵۷ به بعد" نام برد.

سیر و نمودهای روابط سلطه آمیز

در بررسی شکل‌گیری روابط ایران و آمریکا و فراز و نشیبهای آن تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی باید لزوماً به عواملی چون: وضعیت زمانی، سیاستهای حاکم جهانی، موقعیت ایران، سیستم حکومتی ایران و بویژه رقابتهای استعمارگرانه دو قدرت مسلط جهانی یعنی روس و انگلیس در ایران توجه داشت. دو قدرتی که با توجه به ضعف و زبونی رژیمهای داخلی ایران، در گرفتن امتیازات سیاسی - اقتصادی و حتی فرهنگی و... از یکدیگر پیشی می‌جستند. رقابتهای سلطه‌گرانه یاد شده و باج‌خواهیهای روس و انگلیس، سرانجام رژیم حاکم را به این فکر انداخت تا با بازکردن پای قدرت سومی از شدت فشار و رقابتهای موجود این دو قدرت بکاهد. این قدرت سوم تازه نفس (آمریکا) مدعی "حق حاکمیت ملتها بر سرنوشت خود" بود. اتخاذ استراتژی انزو و اگرایانه و عدم مداخله در مسائل جهانی در آن مقطع زمانی، مزید بر علت شده، ایران را بیش از پیش به سمت برقراری روابط مستحکم با آمریکا کشانید. برای تجسم و نشان دادن گوشه‌ای از روابط ناسالم و یکسویه روس و انگلیس بر ایران و شدت ضعف و زبونی رژیم حاکم به تاریخ سیاسی ایران، نوشته‌های شخصی ناصرالدین‌شاه مراجعه کرده، می‌خوانیم که:

می‌خواهم به شمال مملکت بروم سفیر انگلیس اعتراض می‌کند، می‌خواهم به جنوب بروم سفیر روس اعتراض می‌کند، ای مرده شور این مملکت را ببرد که شاه حق ندارد به شمال و جنوب مملکتش مسافرت نماید.^۱

آغاز روابط سیاسی ایران و آمریکا به سال ۱۸۸۳ م. باز می‌گردد که با تأسیس سفارت آمریکا در ایران همزمان است. این اقدام که مقارن با سی و پنجمین سال سلطنت ناصرالدین‌شاه صورت پذیرفت، در پی خود هیأت‌های مذهبی، مسیونرهای مسیحی و مستشاران آمریکایی را وارد صحنه سیاسی ایران کرد.^۲ ساموئل بنجامین به عنوان سفیر و کنسول اول آمریکا در ایران در تعقیب گسترش نفوذ خود در ایران در رقابت با قدرتهای روس و انگلیس و بهره‌برداری از این رقابت یاد آور می‌شود که: "تا زمانی که مقاومت، انگلیس و روسیه را از تسلط بر ایران باز می‌دارد، آمریکا باید از فرصتهای فزاینده تجاری با

این کشور استفاده کند.^۳ وی در توصیه به رؤسای خود گفت که: "هر ملتی جاه طلب است و کشورها بطور یکسان حق دارند که خاک خود را گسترش دهند."^۴

در ادامه روند روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا در سال ۱۸۸۸ م. یک هیأت سیاسی از ایران وارد پایتخت آمریکا می‌شود که حامل پیامی از سوی شاه ایران برای رئیس‌جمهوری آمریکاست. در این پیام ضمن بیان اهداف شوم روس و انگلیس در ایران، درخواست بهره‌مندی ایران از دیپلماسی و عدالت آمریکا و برپایی تمدن جدید و تأمین امنیت ایران مطرح می‌شود. در بخشی از این پیام چنین آمده است که:

در حال حاضر که ما سعادت برقراری روابط دوستانه با ملتی خوشبخت و صلحجو را به دست آورده‌ایم، میل داریم روابطمان را با شما به منظور امنیت و راحتی کشورمان از تجاوزهای نیرومند همسایه تقویت نماییم. امیدواریم که این درخواست ما بر اشخاص دیگر به غیر از جنابعالی [رئیس‌جمهور آمریکا] مخفی بماند.^۵

با شروع انقلاب مشروطه و مبارزه انقلابیون علیه حکومت استبدادی محمدعلی‌شاه، واکنش وزارت خارجه آمریکا حاکی از این مطلب بود که سیاست آمریکا هنوز ادامه سیاست عدم مداخله است، حتی اگر به بی‌تفاوتی و بی‌علاقگی نسبت به گسترش مبانی دموکراسی در ایران تعبیر گردد. در این راستا جکسون، سفیر وقت آمریکا در تهران، هر نوع تقاضایی را برای پناهنده شدن در سفارت آمریکا شدیداً رد کرده، افتخار نمود که سفارت آمریکا تنها سفارتی است که هیچ پناهنده‌ای را در خود جای نداده است. طبیعی است که این اقدام آمریکا به منظور پرهیز از ایجاد دردسر پناهندگی بوده است. جکسون با محکوم کردن مسیونرهای مذهبی و آن دسته از افرادی که تحت تأثیر حرکت‌های ملی‌گرایانه مردم ایران قرار گرفته بودند، مسأله گوشمالی دادن به این دسته از افراد را مطرح می‌نمود. هاوارد باسکرویل معلم جوانی که از طرف مسیونرها برای تدریس در مدرسه مسیونرهای تبریز استخدام شده بود، از مخالفان اصلی سیاست آمریکا در عدم حمایت از حرکت مشروطه‌خواهی به شمار می‌آمد. وی که با مشروطه‌خواهان همراهی داشت از سوی داتی کنسول آمریکا در ایران اینگونه مورد گوشزد قرار می‌گیرد که: "من جداً از شما خواهش می‌کنم که به هیچ وجه خود را درگیر این شورش نکنید"^۶ و بعد از آنکه وی عنوان می‌کند که برای دفاع از زندگی و اموال آمریکاییان و حمایت از مردمی که علیه

بی قانونی و جنایت و هتک ناموس می‌جنگند، اسلحه برداشته است، هیأت مسیونری نیز در برابر اعمال وی سلب مسؤلیت کرده، می‌نویسد: "مسیونرهای ما خودشان را از درگیری در چنین مسأله‌ی کاملاً دور نگهداشته و ما متأسفیم که آموزگاری اینگونه گمراه شده است."^۷

در حالی که انگلستان تا زمان ملی شدن صنعت نفت ایران، در مقایسه با آمریکا، نقش مسلط را در ایران دارا بوده، آمریکاییها در گسترش و تحکیم نفوذ و سلطه خود و حتی کنار زدن انگلستان از صحنه سیاسی ایران تلاشهای فراوانی به خرج دادند. برخی از محققان حمایتهای سیاسی و مقطعی آمریکا را از جریان ملی شدن صنعت نفت ایران تلاشی از سوی آمریکا در جهت کنار زدن رقیب خود، یعنی انگلستان، از صحنه سیاسی ایران ارزیابی می‌نمایند؛ گرچه بعدها کودتای مشترکی توسط آمریکا و انگلستان علیه حکومت مصدق و نهضت ضد استعماری ملی شدن صنعت نفت و بازگردانیدن شاه صورت می‌گیرد. دکتر مارک، گازبوروسکی، استاد علوم سیاسی دانشگاه لویزیانای آمریکا و پژوهشگر معروف روابط آمریکا با کشورهای جهان سوم بویژه ایران - که به صداقت و صراحت بیان اشتهار دارد - نقش دولت آیزنهاور را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فراتر از نقش انگلیسی‌ها می‌داند و معتقد است که:

موفقیت در اجرای کودتا بدون کمک آمریکا امکان نداشت ... کودتا نقطه پایانی بر سیر تدریجی ایران به سوی حکومتهای مردمی و رهایی ایران از قید مداخلات اجانب، و حرکت مصدق بیانگر این خواسته‌ها بود... طی سالها پس از کودتا، به تدریج و با کمک گسترده ایالات متحده آمریکا رژی می‌مستبد بر ایران تحمل گردید... نقش ایالات متحده در کودتا و بعد از آن برای تحکیم دیکتاتوری شاه، در روابط آینده ایران و آمریکا تأثیر عمیق بر جای گذاشت.^۸

شتاب روابط سیاسی و دیپلماتیک آمریکا و ایران در این دوران، این روابط را از حالت بیطرفی و عدم مداخله در امور ایران خارج کرده، کاملاً به سمت گسترش نفوذ و سلطه یا ایجاد روابط سلطه‌گر* و سلطه‌پذیر** پیش می‌برد؛ یعنی مطلبی که این نویسنده در اثر پژوهشی خود تحت عنوان "سیاست خارجی آمریکا و شاه" به تشریح آن می‌پردازد، چگونگی رابطه دست‌نشاندهی بین رژیم محمدرضا پهلوی و دولت آمریکا

را نشان می‌دهد. وقوع این کودتای آمریکایی - انگلیسی - که خود غریبها به آن معترفند - بطور رسمی و آشکار، آغاز نفوذ فزاینده سلطه آمریکا در ایران به حساب می‌آید. در مقدمه کتاب یاد شده به قلم سرهنگ غلامرضا نجاتی آمده است که:

هرچند ایران از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، در استراتژی جهانی ایالات متحده نقش داشت ولی مقدمات ایجاد رابطه "سلطه‌آمیز" با آمریکا از اوایل دهه ۱۹۵۰ شروع می‌شود و با اوج‌گیری نهضت ضد استعماری ملت برای ملی کردن صنعت نفت و سپس طی کودتای مرداد (۱۹۵۳) و ۱۳۳۲ و سرازیری سیل کمکهای نظامی و مالی در حمایت از رژیم کودتا توسعه می‌یابد و از دهه (۱۹۶۰) ۱۳۴۰ به بعد به اوج خود می‌رسد.^۱

وقوع کودتای مرداد ۱۳۳۲ توسط آمریکا و انگلستان از جنبه‌های مختلفی قابل تأمل است: اول اینکه انجام این کودتا، که با هدف بازگرداندن شاه فراری به تاج و تخت سلطنت صورت می‌گیرد و نه روی کار آوردن مهره‌ای دیگر، کاشف از این مطلب است که جانشین مطلوبتری از وی برای آمریکا و انگلستان وجود نداشته است تا در پرتو سلطنت و حکومت او مطامع سیاسی، اقتصادی و نظامی آنان تأمین گردد. دوم وقوع کودتا توسط دو قدرت یاد شده نشان‌دهنده میزان نفوذ و سلطه آنان در امور داخلی ایران بوده است. سوم ایجاد احساس دین شدید در شاه نسبت به دو قدرت یاد شده برای بازگرداندن دوباره تاج و تخت و سلطنت از دست رفته؛ از این رو شخص مدیون بیش از هر زمانی خود و کشورش را پذیرای درخواستهای سلطه‌گرانه و مطامع آنان دانسته، عملکردها و جهتگیریهای سیاست خارجی خود را تابعی از خواست و جهتگیریهای سیاست آنان بویژه آمریکا قرار می‌دهد. روزنامه معتبر نیویورک تایمز زیر عنوان "سانسور تاریخ آمریکا" می‌نویسد:

دیگر مشکل می‌توان کمک C.I.A را در ترتیب دادن کودتای ۱۹۵۳ که شاه ایران را به سلطنت بازگردانید جزء اسرار دانست. پس از کودتا شاه گیلان خود را با تعارف به کرویت روزولت رئیس بخش CIA در خاورمیانه برداشت و گفت: من تاج و تخت خود را به خدا، مردم کشورم، ارتشم و به شما مدیونم.^۱

مشابه این مطلب در یکی از منابع لاتین به قلم Henry Paolucci تحت عنوان "ایران، اسرائیل و ایالات متحده" چنین آمده است که: «چند روز بعد یک شاه حق‌شناس به کاخش بر

می‌گردد و به هنگام صرف ودکا و خاویار یادآور می‌شود که: من تاج و تختم را مدیون خدا، ملت و ارتشم و شما [آمریکاییها] هستم.^{۱۱}

کودتای آمریکایی - انگلیسی ۱۳۳۲، که خود نقطه عطفی در تاریخ روابط ایران با دو کشور یاد شده مخصوصاً آمریکا است و طی عملیات "ای - جکس" یا "آژاکس" صورت پذیرفت، آشکارا، موضع و جهتگیری سیاست خارجی آمریکا را در برابر ایران نشان می‌داد. برخی از نویسندگان، سیاست آمریکا را در این دوران یک "سیاست دو پهلو" ارزیابی نموده‌اند یعنی آمریکا از طرفی خواهان امتیاز نفتی و کوتاه نمودن دست زقیان بوده و از طرف دیگر، خواهان عدم موفقیت جنبش ملی ایران بوده است؛ از اینرو همکاریهای اقتصادی و مالی خود را در دوره مصدق قطع نموده، با روی کار آوردن فضل‌الله زاهدی ارائه این کمکها از سر گرفته شد.^{۱۲} در همین روند است که در سال ۱۹۵۴ هربرت هوور برای رفع اختلافات نفتی به ایران آمد و با فراهم نمودن زمینه مذاکره و وساطت با شرکت سابق نفت ایران و انگلیس، بعد از مذاکرات طولانی، بخش عمده‌ای از سهام نفتی را از ایران دریافت نمود؛ به عبارتی بعد از مذاکرات طولانی، کنسرسیوم از ۸ کشور تشکیل شد و قراردادی برای استخراج و تصفیه و فروش نفت با دولت ایران امضا شد که بر اساس آن ۴۰٪ سهام به شرکت پی‌پی‌انگلیس و ۳۵٪ به پنج شرکت آمریکایی رسید. سه سال بعد در ۱۶ ژوئن ۱۹۵۷ بین ایران و آمریکا عهدنامه مودت امضا و روابط اقتصادی و حقوقی و کنسولی برقرار گردید. طبق این قرارداد دولت ایران تعهد نمود که در صورت ملی شدن سرمایه‌ها و یا صنایع آمریکایی در ایران، خسارات وارده را به آمریکا جبران کند.

دولت آمریکا در راستای تحکیم و گسترش سلطه خود به اهداف اقتصادی و تجاری بسنده ننموده، به موازات آن متوجه اهداف سیاسی - نظامی و امنیتی گردید. بر این اساس در پی انعقاد قراردادهای متعدد سیاسی - نظامی و ایجاد اتحادیه‌های نظامی با کشورهای طرفدار غرب، که بعد از جنگ جهانی دوم تعقیب می‌نمود، در سال ۱۹۵۵ بر اساس تر "کمربند امنیتی" و تکمیل حلقه رابط سیتو و ناتو موجبات پیدایی و توسعه پیمان بغداد را بین ایران، ترکیه، انگلستان، عراق و پاکستان فراهم نمود. این پیمان پس از خروج عراق

در سال ۱۹۵۸ به خاطر وقوع کودتا در آن کشور به نام پیمان مرکزی CENTO تغییر نام می‌یابد. هر چند آمریکا در این پیمان به عنوان ناظر شرکت کرد اما در واقع با پیوستن ایران به این پیمان، اهداف سیاسی، اقتصادی - امنیتی آمریکا تکمیل گشت و زمینه نفوذ همه جانبه آمریکا را فراهم نمود.^{۱۳}

هدایت ایران به سمت عضویت در این پیمان، که به ابتکار آمریکا صورت پذیرفت، خود یک پیروزی مهم دیگر برای گسترش نفوذ و سلطه آمریکا در ایران به شمار می‌آمد. آندره فونتن نویسنده معروف فرانسوی در اثر معروف خود "تاریخ جنگ سرد" به این مسأله اشاره کرده است که: «دولتهای غربی یا در واقع انگلستان و آمریکا... گمان می‌کردند با امضای این پیمان یک پیروزی بزرگ سیاسی به دست آورده‌اند که مکمل پیروزی آنان در ساقط کردن حکومت دکتر مصدق خواهد بود.»^{۱۴}

روند شتابنده سلطه‌گری آمریکا به این حد منحصر نشده بلکه اقتدار داخلی کشور را، که مهمترین نمود و تبلور حاکمیت است، هم در برگرفت؛ یعنی یک دهه بعد از انجام کودتای ننگین ۱۳۳۲ و بازگردانیدن شاه است که در ۲۱ مهر ۱۳۴۳ مجلس شورای ملی با تصویب لایحه‌ای، اتباع و مستشاران نظامی آمریکایی و خانواده‌های آنها را از شمول قوانین جزایی و مدنی ایران معاف نمود. کاپیتولاسیون یا قضاوت کنسولی، که آشکارترین نمود سلطه‌پذیری یک کشور در برابر کشور قویتر به حساب می‌آید، از نظر حقوق بین‌الملل نیز با توجه به بحث حاکمیت کشورها محکوم بوده، اقتدار داخلی یک کشور را مخدوش می‌نماید. این امر از نظر شرع مقدس اسلام بشدت مذموم شناخته شده است و حضرت امام رحمه‌الله علیه در اعتراض شدید به این قرارداد ننگین، به تبعید از ایران محکوم گردید.

پذیرش کاپیتولاسیون از سوی رژیم ایران، گذشته از پذیرش سلطه‌گریهای آمریکا در ابعاد سیاسی و حقوقی، تحقیر ملت ایران در برابر مستشاران آمریکایی به شمار می‌آمد. "در پی رخداد پاره‌ای حوادث برای نظامیان و سایر کارکنان آمریکایی در ایران، حکومت آمریکا - از روی نخوتی که خاص قدرتهای بزرگ است - ادامه حضور مستشاران فنی خود را مشروط بر معافیت آنان از محاکمه در دادگاه‌های ایران کرد. شاه

نیز این درخواست آمریکاییان را پذیرفت و به نخست‌وزیرش منصور دستور داد در این مورد لایحه‌ای به مجلس تسلیم کند. این قضیه سابقه نامیمونی داشت. پس از شکست ایران به دست روسها در سال ۱۲۰۷ / ۱۸۲۸ آنها نیز چنین ماده‌ای را به نفع اتباع خودشان بر ایران تحمیل کرده بودند تا اینکه پیمان دوستی ایران و شوروی در سال ۱۲۹۹/۱۹۲۱ آن را ملغی کرد. وسعت نارضایتی مردم از این نقض آشکار حاکمیت و استقلال قوه قضاییه ایران از اینجا روشن می‌شود که حتی نمایندگان دست‌نشانده مجلس نیز به اعتراض علیه لایحه مزبور پرداختند و تنها با فشار زیاد حاضر به تصویب آن شدند. اما اثر آن بسیار بیشتر از زیرپا گذاشتن قانون اساسی، جریحه‌دار شدن غرور ملی مردم، یا نمایش بی‌پرده از حضور امپریالیسم بود. این واقعه بر اعتقادات و عواطف مردمی ضربه زد که احساس می‌کردند از این به بعد زندگانی خصوصی، خلوتخانه، و حیثیتشان در گرو اجنبی‌های چشم‌آبی است.^{۱۵}

کمتر از یک دهه بعد حوادثی در منطقه خلیج فارس اتفاق افتاد که نقطه عطفی در تاریخ تحولات منطقه و روابط خارجی ایران و آمریکا محسوب می‌شود؛ به عبارتی کشور انگلستان به علت مشکلات متعدد سیاسی - اقتصادی داخلی و خارجی، دیگر قادر به تثبیت حضور خود در این منطقه نبود و در سال ۱۹۷۱ م. / ۱۳۵۰ ش از خلیج فارس و شرق سوئز خارج می‌گردد. خروج انگلستان از این مناطق ضمن اینکه خلأ قدرتی را در این مناطق به وجود آورد، یک خبر خوشایند برای آمریکا به شمار می‌آمد. آمریکا در پی این بود که با سرعت هرچه تمامتر و قبل از پیشدستی روسها با یک اقدام سنجیده، خلأ قدرت موجود را در این منطقه حساس و استراتژیک به نفع خود پر کنند. اما در همان مقطع زمانی آمریکاییها درگیر جنگ ویتنام بوده، این امر، حضور مستقیم نظامی آنان را در منطقه خلیج فارس با مشکلاتی روبرو می‌ساخت. از این روی دکترین نیکسون - کی‌سینجر موسوم به "سیاست دو ستون" طرح گردید. سیاست دو ستون به مثابه استفاده از نیروهای بومی منطقه برای حفظ ثبات سیاسی و تأمین اهداف حیاتی آمریکا بود. از اینجاست که ایران از سوی آمریکا به عنوان ستون نظامی (ژاندارم خلیج فارس) و عربستان سعودی به عنوان ستون اقتصادی عهده‌دار انجام نقشهای ترسیم

شده از سوی آمریکا گردیدند. Amitav Acharya در کتاب خود با عنوان استراتژی نظامی آمریکا در خلیج فارس، نقش آمریکا را در هدایت ایران به سوی اهداف خود این‌گونه بیان می‌دارد: "در دهه ۱۹۷۰ سیاست ایالات متحده آمریکا نسبت به خلیج فارس، متمرکز بر تلاشهایی جهت تشویق ایران به ایفای نقش اساسی در تأمین امنیت منطقه و دفاع از منافع غرب بود."^{۱۶}

همین نویسنده در صفحات بعد اشاره‌ای به نقش مهم ایران به عنوان تأمین‌کننده اهداف استراتژیکی این ابر قدرت داشته است:

هنری کی‌سینجر بعدها بر نقش مطلوب ایران چنین تأکید کرد که این نقش نه تنها اهداف استراتژیکی ایالات متحده آمریکا را در بر می‌گرفت بلکه بدون هیچ هزینه‌ای برای آمریکا قابل تحصیل بود، زیرا که شاه قصد داشت از درآمدهای نفتی کشورش هزینه این تسلیحات آمریکایی را پردازد.^{۱۷}

تصریح آمریکا بر "ژاندارمی ایران" در منطقه خلیج فارس که در جهت حفظ ثبات سیاسی منطقه و نهایتاً تأمین اهداف حیاتی آمریکا بود برای شاه ایران بسیار خوشایند می‌نمود. "بسیاری از ایرانیان، ژاندارمی رژیم شاه را به عنوان نشانه کاملی از چاپلوسی شاه نسبت به ایالات متحده و خسارت وابستگی به این کشور می‌دیدند. این برداشت عمومی بدین سمت گسترش پیدا کرد که یک منبع عمیق وابستگی به آمریکا وجود دارد."^{۱۸} باری روبین در کتاب خود با عنوان "جنگ قدرتها در ایران" ضمن اشاره به این مسأله و بررسی جنبه‌های روحی و روانی شخص شاه در حرکت به سمت میلیتاریزه کردن ایران، روند فزاینده خریدهای تسلیحاتی شاه را به تصویر می‌کشد. وقوع جنگ چهارم اعراب و اسرائیل (جنگ رمضان) در سال (۱۹۷۱ م / ۱۳۵۲ ش) و اعمال تحریم نفتی آمریکا و اسرائیل و طرفداران غربی اسرائیل از سوی اعراب - اولین شوک نفتی - باعث افزایش بهای نفت تا ده برابر می‌شود؛ یعنی بهای هر بشکه از ۱/۲ دلار به ۱۲ دلار می‌رسد. از سوی دیگر دولت ایران در جهت نشان دادن وفاداری سیاسی خود به آمریکا و اسرائیل و خروج آنان از وضعیت بحرانی نفت به شکستن تحریم نفتی اعراب اقدام نمود. نتیجه این امر از سوی دیگر ده برابر شدن درآمد ایران گردید و چنانکه در برخی منابع اشاره گردیده این رقم از ۲/۳ میلیارد دلار به ۲۳ میلیارد دلار می‌رسد. این افزایش درآمد، دست شاه را در خریدهای فزاینده و گونه‌گون تسلیحاتی باز

می‌گذارد و شاه با شعار "کمیت، کیفیت، سرعت" ایران را به انباری از تسلیحات غربی و آمریکایی تبدیل می‌کند. حجم این خریدهای تسلیحاتی به اندازه‌ای است که باعث وحشت کشورهای عربی منطقه شده، حتی گرومیکو وزیر خارجه وقت اتحاد جماهیر شوروی به شاه در ارتباط با این خریدهای انبوه تذکر می‌دهد. نکته حائز اهمیت اینکه به موازات گسترش نفوذ آمریکا در منطقه و ایران، که از سال ۱۹۷۱ م / ۱۳۵۰ ش. اوج می‌گیرد، روابط نظامی و تسلیحاتی سلطه‌گرانه آمریکا بر ایران نیز گسترش می‌یابد. در فاصله ۲۰ سال یعنی بین سالهای ۷۱ - ۱۹۵۰ کل خریدهای تسلیحاتی ایران از آمریکا به یک میلیارد دلار هم نرسید ولی از سال ۷۸ - ۱۹۷۱ که "سیاست دو ستون" از سوی آمریکا با واگذاری نقش ژاندارمی منطقه به ایران مطرح می‌شود این رقم به ۱۹ میلیارد دلار می‌رسد. Henry Paolucci در کتاب "ایران، اسرائیل و ایالات متحده" نیز به رقم مشابهی در ارتباط با خریدهای تسلیحاتی ایران از آمریکا اشاره می‌کند:

لازم به یادآوری است که در طی سالهای ۷۲ - ۱۹۴۵ واردات تسلیحاتی ایران از آمریکا ۱/۲ میلیارد دلار بوده است اما وقتی دکترین نیکسون این کشور را به عنوان نماینده منطقه‌ای خود در خلیج فارس مطرح ساخت، خریدهای تسلیحاتی در ۶ سال بعد به ۱۸ میلیارد دلار رسید.^{۱۹}

جرج بال، معاون سابق وزارت خارجه آمریکا، ضمن اشاره به آمار و ارقام مشابهی پرده از اوج سلطه‌گری آمریکا و سلطه‌پذیری ایران زمان شاه بر داشته، به نقش مستقیم آمریکا در سیاست‌گذاریهای نظامی ایران اشاره دارد:

به گفته جرج بال معاون سابق وزارت آمریکا از سال (۱۹۵۳ م / ۱۳۳۲ ش) که شاه به قدرت بازگشت تا سال (۱۹۷۲ م / ۱۳۵۱ ش) ما، شاه را بطور کامل تحت نظارت داشتیم، این ما بودیم که می‌گفتیم شما به فلان سلاح احتیاج ندارید یا به فلان سلاح احتیاج دارید.^{۲۰}

در یکی از منابع معتبر جریان استحاله نفت به اسلحه و حجم عظیم خریدهای تسلیحاتی ایران از آمریکا بعد از تقبل نقش ژاندارمی منطقه آمده است که: "در اواخر سال ۱۹۷۴ پنتاگون تقریباً نیمی از کل صادرات اسلحه جهانی خود را به ایران فروخته بود."^{۲۱}

روابط یکسویه و ناسالم آمریکا و ایران از ابعاد نظامی، سیاسی، اقتصادی هم فراتر

رفته، زمینه‌های فرهنگی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. هر چند روند بی‌هویت کردن فرهنگی ایران و زدودن ارزشها و باورهای اسلامی و مسلط جامعه از زمان روی کار آمدن رضاخان شروع گردید که نمود آن را در مسأله "کشف حجاب"، ممنوعیت مراسم عزاداری و سینه‌زنی برای اهل بیت عصمت و طهارت و... در تاریخ سیاسی ایران می‌توان مشاهده نمود، لیکن در زمان محمدرضا شاه این روند، حرکت شتابنده‌ای گرفت که با مراجعه به کتابها، نشریات، روزنامه‌ها، مجلات، برنامه‌های سینمایی و تلویزیونی و... پیش از انقلاب آشکارا می‌توان آن را مشاهده نمود، اما نکته مهم و حائز اهمیت، تلاش غرب بویژه آمریکا در مسخ فرهنگی ایران و گسترش سلطه فرهنگی خود است. گازپوروسکی، نویسنده معروف آمریکایی در این رابطه یاد آور می‌شود که:

همچنین دو کشور [ایران و آمریکا] در زمینه‌های گوناگون مبادلات و روابط فرهنگی با همدیگر همکاری می‌کردند مانند مبادله دانشجو و هنرمند، و پیوندهای نزدیک رسانه‌های دو کشور. بر اساس این مبادلات، هزاران آمریکایی روانه ایران شدند که امور غربی ساختن ایران را به اجرا در آورند و این امر سبب شد که بسیاری از ایرانیان دقیقاً به میزان نزدیکی روابط ایران - آمریکا پی ببرند.^{۲۲}

نتیجه اینکه روابط ایران و آمریکا از آغاز شروع روابط تا زمان پیروزی انقلاب، که یک دوران ۹۶ ساله است (۱۹۷۹ - ۱۸۸۳) یک حالت سالم و یکنواختی را طی ننمود. آمریکا که به دعوت مجلس و دولت وقت ایران (قاجار) برای خنثی نمودن رقابتهای سلطه‌گرانه ایران و روس اقدام به برقراری روابط خارجی با ایران نمود، بتدریج با کنار زدن روس و انگلیس از صحنه سیاسی ایران، به تحکیم نفوذ و سلطه خود پرداخت؛ یعنی خود به تنهایی پا جای پای این قدرتهای سلطه‌گر گذاشته، از آنها نیز فراتر می‌رود. مناسبترین تعبیر در رابطه با چگونگی روابط ایران و آمریکا و ماهیت این روابط، توسط گازپوروسکی این نویسنده معروف آمریکایی بیان شده است: "روابط نزدیک میان آمریکا و ایران در طی دوران پادشاهی سابق یک نمونه کامل از روابط سلطه‌آمیز بین‌المللی، یعنی چهره‌ای آشنا از سیاست جهانی امروز است."^{۲۳}

یادداشتها

- ۱- مدنی، سید جلال‌الدین، تاریخ سیاسی معاصر، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ج اول، ص ۷۱.
- ۲- بیتا، علی‌اکبر، تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، ج ۲، ص ۱۳۳.
- ۳- یسلسون، ابراهام، روابط سیاسی ایران و آمریکا (۱۳۴۰ - ۱۳۰۰ ه. ق) ترجمه محمد باقر آرام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۶۶، ۱۳۶۸.
- ۴- یسلسون، ابراهام، روابط سیاسی ایران و آمریکا (۱۳۴۰ - ۱۳۰۰ ه. ق) ترجمه محمد باقر آرام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۶۶، ۱۳۶۸.
- ۵- همان منبع، ص ۸۱
- ۶- همان منبع، ص ۱۴۶
- ۷- همان منبع، ص ۱۴۷
- ۸- همان منبع، ص ۲۸
- ۹- همان منبع، ص ۳۰
- ۱۰- همان منبع، ص ۲۸
- 11- Henry Paolucci, Iran, Isnael and United States, NewYork, 1991,P:106
- ۱۲- صداقت کیش، جمشید، روابط ایران و آمریکا در دهه ۵۰ (۱۹۶۰ - ۱۹۵۰)، تهران، مروی، ۱۳۵۷، ص ۲۹-۳۹
- ۱۳- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی، تهران، انتشارات پیشگام، چاپ اول، ص ۲۰۱ - ۱۹۹.
- ۱۴- فونتن، آندره، تاریخ جنگ سرد، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر نو، جلد دوم، ص ۱۸۵
- ۱۵- کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ چهارم، بهمن ۱۳۷۳، ص ۲۸۴.
- 16- Amitav , Acharya, U.S military strategy in the Gulf, Routledge, london and NewYouk. P:20
- 17- Ibid, P:22 .
- 18- R.K. Ramaza, Iran's Revolution, the Middle East Insti Tute, washigtan D.C 1990 P:46
- 19- Paolucci, henry, Iran, Israeal and the United states, NewYork,1991, P:12
- ۲۰- کدیور، جمیله، رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۴۸.
- ۲۱- آنتونی سامسون، بازار اسلحه، ترجمه فضل‌ا... نیک‌اندیش، ص ۲۸۱.
- ۲۲- گازیوروسکی، مارک‌جی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، ص ۴۱۱
- ۲۳- همان منبع، ص ۴۳